****

[احکام اوقات 1](#_Toc496020112)

[***مسأله أول (طرق اثبات دخول وقت)*** 1](#_Toc496020113)

[خبر ثقه 2](#_Toc496020114)

[أدله حجّیّت خبر ثقه در موضوعات 2](#_Toc496020115)

[دلیل أول (سیره عقلائیه) 2](#_Toc496020116)

[مناقشه أول(عدم اعتماد عقلا بر خبر ثقه غیر مفید وثوق نوعی) 3](#_Toc496020117)

[مناقشه دوم (وجود رادع) 4](#_Toc496020118)

[جواب 5](#_Toc496020119)

[جواب أول 5](#_Toc496020120)

[جواب دوم 5](#_Toc496020121)

[جواب سوم 5](#_Toc496020122)

[اشکال در جواب أول 5](#_Toc496020123)

[سه وجه در توثیق مسعدة بن صدقه 5](#_Toc496020124)

[اشکال در جواب دوم 6](#_Toc496020125)

[اشکال در جواب سوم 7](#_Toc496020126)

**موضوع**: طرق اثبات دخول وقت /احکام اوقات /کتاب الصلاة

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در طرق اثبات دخول وقت بود. طریق أول احراز علم وجدانی به دخول وقت بود و طریق دوم قیام بیّنه بر دخول وقت بود در صورتی که احتمال عقلایی بدهیم، که مستند به حسّ است.

## احکام اوقات

***مسأله أول (طرق اثبات دخول وقت)***

لا يجوز الصلاة قبل دخول الوقت‌ فلو صلى بطلت و إن كان جزء منها قبل الوقت و يجب العلم بدخوله حين الشروع فيها و لا يكفي الظن لغير ذوي الأعذار نعم‌ يجوز الاعتماد على شهادة العدلين على الأقوى و كذا على أذان العارف العدل و أما كفاية شهادة العدل الواحد فمحل إشكال و إذا صلى مع عدم اليقين بدخوله و لا شهادة العدلين أو أذان العدل بطلت إلا إذا تبين بعد ذلك كونها بتمامها في الوقت مع فرض حصول قصد القربة منه‌

طریق سوم إخبار ثقه از دخول وقت است؛

### خبر ثقه

صاحب عروه راجع به إخبار ثقه از دخول وقت فرموده است: «فیه اشکال».

ولی برخی مثل مرحوم خویی، مرحوم استاد و مرحوم صدر قائل به حجّیت خبر ثقه در موضوعات مطلقا شده اند. و ممکن است برخی به بعض روایات خاصّه در مقام در بحث دخول وقت استدلال کنند که خبر ثقه در بحث دخول وقت حجّت است.

### أدله حجّیّت خبر ثقه در موضوعات

أما أدله حجّیت خبر ثقه در موضوعات به صورت مطلق، أموری است؛

### دلیل أول (سیره عقلائیه)

دلیل أول سیره عقلائیه است که مرحوم خویی فرموده اند: بنای عقلا بر اعتماد به خبر ثقه است ولو مفید اطمینان و وثوق نباشد و این سیره اختصاص به احکام ندارد و در موضوعات نیز جاری است؛ اگر مولا به عبدش بگوید: «إن جائک زید فأکرمه» و ثقه ای به او بگوید: «جاء زید» ولی عبد مولا از زید پذیرایی نکند، مولی عبد را مؤاخذه می کند که فلان انسان راستگو خبر داد که زید آمده است و من هم به تو گفته بودم که«إن جائک زید فأکرمه» پس چرا پذیرایی نکردی؟! و از او نمی پذیرد که بگوید: من احتمال خطا و اشتباه این شخص راستگو در این خبر را می دادم زیرا چند روز پیش خبری به ما داد و اشتباه بود و گفتم شاید امروز هم اشتباه کرده است. عقلا این حرف را نمی پذیرند.

ایشان فرموده است؛

بله، عقلا در أغراض شخصیه، دنبال وصول به واقع می باشند و اعتماد آنان بر خبر ثقه به مقداری است که آنها را به واقع می رساند و لذا اگر واقع برایشان مهم باشد احتیاط کرده و به خبر ثقه عمل نمی کنند.

و لکن در اغراض مولویه که مقام احتجاج است به خبر ثقه اعتماد می کنند؛

مثلاً؛ همین عبد که مولی به او گفته است: «إن جائک زید فأکرمه» به این که به او ناهار چلوکباب بدهی. و این عبد به ثقه می گوید چلوکباب بخر و مقابل زید بگذار و ثقه بعد از رفت و برگشت گفت چلوکباب را خریدم و مقابل زید قرار دادم. فرض کنید این عبد وثوق پیدا نکرد و احتمال داد که این ثقه اشتباه کرده است که به رستوران اعتماد کرده و به جای چلوکباب به او چلو مرغ داده اند که زید آن را دوست ندارد و لکن اگر بعداً کشف شود که این ثقه اشتباه کرده بود و چلو مرغ بوده است این عبد خود را در مقابل مولی معذور می داند که من قصوری مرتکب نشدم یعنی هم مولا بر عبد احتجاج می کند و هم عبد بر مولا احتجاج می کند.

این مدّعای این بزرگان است که قائلند سیره عقلائیه بر حجّیت خبر ثقه است هر چند مفید وثوق نشود.

#### مناقشه أول(عدم اعتماد عقلا بر خبر ثقه غیر مفید وثوق نوعی)

ولی این دلیل ناتمام است؛

انصاف این است که ما همچون مطلبی را در سیره عقلائیه احراز نکردیم که عقلا در مقام احتجاج اگر وثوق نوعی هم از خبر پیدا نکنند به خبر ثقه بلکه به قول خبره اعتماد کنند؛

مثلاً؛ مولی فرزند خود را نزد عبدی گذاشت و به سفر رفته است، و پسر خود این عبد مریض می شود و به نزد پزشک می برد، حال پزشک که ثقه است نسخه‌ای می دهد و عبد این نسخه را از داروخانه که آن نیز ثقه است می گیرد و لکن احتمال عقلایی داد که اشتباهی رخ داده است و یا پزشک و یا داروخانه اشتباه کرده و این دارو، داروی درمان این فرزند نیست و می تواند با چند سؤال بفهمد که پزشک یا داروخانه اشتباه کرده است یا نه. در این فرض که أغراض شخصیه است شما معتقدید که به دنبال وثوق و اطمینان می باشد و احتیاط می کند.

و لکن ادّعای شما این است که اگر همین قضیه برای پسر مولی اتّفاق بیفتد، عبد احتیاط نمی کند و تعبّد می کند به کلام پزشک و داروخانه ولو ظنّ به خلاف آن داشته باشد مثلاً شخص مجهولی می گوید فکر نمی کنم این دارو، داروی مریض شما باشد. ولی عبد توجّه نمی کند و دارو را به پسر مولا می دهد و مریضی پسر مولا شدید می شود. در اینجا مولی به او می گوید: بی انصاف در مورد پسر خودت احتیاط کردی و از پزشک و یا داروخانه سؤال کردی تا مطمئن شوی بعد دارو را به او بدهی، ولی در مورد پسر من احتیاط نکردی. و فرض کنید که احتمال مرگ نیست و تنها یک ماه در خانه بستری می شود.

کِی عقلاء در أغراض شخصیه غرضشان وصول به واقع است ولی در مقام احتجاج تعبّداً به خبر ثقه یا به قول طبیب ثقه عمل می کنند ولو ظنّ به خلاف داشته باشند و وثوق پیدا نکنند.

ما انکار قطعی نمی کنیم ولی برای ما ثابت نیست که عقلاء در مقام احتجاج تعبّداً به خبر ثقه عمل کنند. بلکه وثوق پیدا می کنند و عمل می کنند.

مثلاً: به زید بدهکار هستی و از شخص ثقه می پرسی که منزل او کجاست؟ می گوید؛ همین طبقه است. اگر وثوق پیدا نکنی این پول ده میلیونی را به صاحب این منزل تحویل نمی دهی؛ زیرا شاید این ثقه اشتباه کرده است. کما این که اشتباه، بسیار اتّفاق می افتد. ولی حال اگر مولی ده میلیون را به این عبد داده است که به طلبکار بدهد، آیا اگر عبد وثوق پیدا نکند ده میلیون را تحویل صاحب منزل می دهد و مولی او را مؤاخذه نمی کند؟! (امور مهم مثل حفظ جان فرق می کند ولی مال از نظر عرف عقلا و شرع از امور مهمه نیست.)

بله بعید نیست که در مقام احتجاج وثوق نوعی کافی باشد ولو وثوق شخصی حاصل نشده باشد؛ به این صورت که نوع مردم از این خبر وثوق پیدا می کنند ولی این شخص دیر باور است زیرا احتجاج باید به أمری باشد که بین موالی و عبید و بین مردم منضبط باشد و خبر ثقه مفید وثوق نوعی منضبط می باشد. در حالی که وثوق شخصی منضبط نیست و نوع مردم وثوق پیدا نمی کنند.

مثلاً: اگر مغازه دار ثقه بگوید که این شخص که اسمش را می گویی در این منزل می نشیند، بعد بچه کوچکی می گوید: معلوم نیست خونه اینجا باشد و شاید این مغازه دار ثقه، اشتباه کرده است این بچه که ثقه نیست و نگفت قطعاً اشتباه کرده است بلکه صرفاً تشکیک کرد؛ در این فرض که وثوق نوعی سلب می شود، برای ما ثابت نیست که عقلا به این خبر اعتماد کنند.

خبر ثقه معمولاً وثوق برای نوع مردم می آورد ولی مرحوم خویی و مرحوم استاد می فرمایند: خبر ثقه حجّت است ولو ظنّ نوعی به خلاف آن پیدا شود. بله فقط آقای صدر می فرمایند: در فرض ظنّ نوعی به خطای ثقه، خبر ثقه حجّت نیست.

در مقام احتجاج به نظر ما بعید نیست معیار نوع باشد زیرا شخص منضبط نیست.

#### مناقشه دوم (وجود رادع)

بر فرض خبر ثقه در سیره عقلا حجّت باشد ولی این سیره ردع شده است روایات متعدّدی داریم که در آن شرط کرده است که شاهدین عدلین شهادت بدهند:

1- **روایت مسعدة بن صدقه**: «الأشیاء کلها علی هذا حتّی یستبین لک غیر هذا أو تقوم به البیّنه»؛

ظاهر بیّنه یعنی شهادت عدلین؛ اگر خبر ثقه بر حرمت کافی می بود، تعبیر به «حتّی تقوم به البیّنه» عرفاً لغو بود چرا که بیّنه یعنی عدلین ثقتین که به معنای این است که شهادت ثقه واحد کافی نیست.

2-**روایت عبدالله بن سلیمان**: «کل شیء حلال حتّی یجیء شاهدان یشهدان أنّ فیه المیتة»

و روایات دیگری نیز می باشد که گفته دو شاهد عادل باید خبر دهند و در موارد خاصّه وارد شده است که در آینده ذکر خواهیم کرد.

##### جواب

در پاسخ از رادعیّت روایت مسعدة بن صدقه گفته شده است؛

##### جواب أول

**أولاً:** این روایت ضعیف السند است زیرا مسعدة بن صدقه توثیق ندارد.

##### جواب دوم

**ثانیاً:** با یک خبر نمی توان از بنای عام عقلاء ردع کرد باید رادع با مردوع تناسب داشته باشد؛ امام علیه السلام در ردع قیاس احادیث بسیاری بیان کرده است تا ردع جا بیفتد و به گوش نوع مردم برسد و مردم یادشان نرود.

##### جواب سوم

**ثالثاً:** مرحوم آقای خویی فرموده است؛ بیّنه به معنای شهادت عدلین نیست بلکه به معنای ما یبیّن الواقع است: «حتّی تأتیهم البیّنة»، پس مفاد روایت مسعدة بن صدقه این است که «حتّی یستبین لک غیر ذلک» یعنی حرمت وجداناً ثابت شود و یا «تقوم به البیّنة» یعنی «ما یبیّن الواقع» بر آن قائم شود و ما یبیّن الواقع می تواند اقرار و یا خبر ثقه باشد.

###### اشکال در جواب أول

و لکن به نظر ما این اشکالات ناتمام است؛

أما اشکال أول که روایت مسعدة ضعیف است؛

###### سه وجه در توثیق مسعدة بن صدقه

ظاهراً مسعدة بن صدقه ثقه است زیرا:

1-أجلاء أصحاب در أحکام الزامیه فقهیه از او نقل روایت کرده اند نه در احکام غیر الزامیه و استحبابی و نه در تاریخ و عقاید که برای حصول علم نقل روایت می کنند. مانند حمیری که از أجلای قمّیین است اکثار از مسعده دارد و اگر مسعدة ثقه نبود کتاب خود را با این همه نقل از شخص ضعیف موهوم نمی کرد.

2-و آقای خویی نیز در اواخر قائل به وثاقت مسعده شدند چرا که در تفسیر قمی وارد شده است و رجال تفسیر قمی ثقه می باشند زیرا در دیباچه تفسیر گفته است آنچه که ثقات نقل کرده اند می آورم. ولی ما این را قبول نداریم و می گوییم تفسیر قمی مشتمل بر چند کتاب تفسیر است و معلوم نیست که دیباچه از خود علی بن ابراهیم قمی باشد و شاید شخص دیگری نوشته باشد زیرا وقتی دیباچه تمام می شود می گوید؛حدّثنا ابوالفضل العباس قال حدثنا علی بن ابراهیم قمی که قائل حدثنا ابوالفضل العباس معلوم نیست و خود ابوالفضل العباس معلوم نیست چه کسی است. شاید این دیباجه را همین راوی متأخّر نوشته باشد که نمی دانیم چه کسی است.

3-مرحوم بروجردی راه دیگری داشت و می فرمودند؛ مسعدة بن صدقه با مسعدة بن زیاد یکی است و مسعدة بن زیاد قطعاً توثیق دارد.

برخی آقایان کتابی در «فی اتّحاد مساعد» دارند و گفته اند چهار مسعده داریم؛ مسعدة بن صدقه، مسعدة بن زیاد، مسعدة بن مسمع، مسعدة بن یسع. شواهد همانگونه که بر وحدت مساعد می باشد شواهد بر تعدّد نیز می باشد چرا که تعابیری که در مورد هر یک شده است غیر از تعابیری است که در مورد دیگری می باشد به یکی گفته اند بصری و به دیگری تعبیر دیگری کرده اند. لذا به نظر ما سند روایت خوب است.

**علاوه بر این که:**

اگر سند روایت هم ضعیف باشد؛ مجرّد احتمال صدور این روایت ضعیف، کافی است در عدم احراز امضای سیره عقلائیه؛ زیرا وجود خبر ضعیف محتمل الصدور مانع از احراز امضای سیره می باشد.

###### اشکال در جواب دوم

أما اینکه گفتید تناسب رادع و مردوع لازم است؛

1-ما متوجّه نشدیم که این رادع باید چه مقدار قوی و متعدّد باشد که شما قانع شوید. این رادعی است که مشهور به آن ملتزم شده اند و حجّیت خبر ثقه در موضوعات را منکر شده اند انکار مشهور نشانگر این است که این رادع به گوش آنان رسیده است.

و این مطلب را نباید با قیاس، مقایسه کرد زیرا قیاس بدعت بود و نفوذ در شیعه کرده بود و دین را در معرض اضمحلال قرار داده بود و أبان قیاس کرد و امام علیه السلام فرمود: «إن السنّه اذا قیست محق الدین» لذا باید در مبارزه با چنین بدعتی که دین را مضمحل می کرد ردع تکرار شود.

و أما حجّیت خبر ثقه در موضوعات که نوع آن مفید وثوق نوعی است که حجّت می باشد و فقط گاهی به جهت شبهات مفید وثوق نیست؛ عمل به این مقدار موجب اضمحلال دین نیست که کثیراً ما ردع کند بلکه یک خبر در مواردی که مشهور به مضمون خبر عمل کرده اند کافی است.

**تذکّر؛** در وجه قبلی می گفتند که خبر مسعدة ضعیف است که جواب دادیم بر فرض ضعیف باشد احتمال ردع با این خبر را می دهیم. در اشکال دوم می گوید حتّی اگر روایت صحیح باشد رادع و مردوع تناسب ندارد که جواب می دهیم چرا کافی نیست.

**برخی از روایات ما رادع از سیره عقلائیه است؛**

مثلاً خیار رؤیت مطابق سیره عقلائیه نیست مثلاً چند سال پیش باغی را دیده است و حال از بایع می خرد و متوجّه می شود که در گوشه باغ درختان کم است که آن را ندیده بود که این جا حقّ فسخ دارد. این باغ معیوب نیست و تنها درختانش کم است و شاید وضعش از باغ های دیگر هم بهتر باشد ولی خیار رؤیت وجود دارد که خلاف سیره عقلاء است و دلیل آن یک روایت است و فقهاء به جهت یک روایت قائل به خیار رؤیت بر خلاف سیره عقلائیه شده اند. با یک روایت دست از سیره عقلائیه دست بر می دارید، حال در اینجا اشکال می کنید.

2-جواب أخیر ما به این که تناسب بین رادع و مردوع با ذکر یک حدیث حفظ نمی شود، این است که ما تنها یک حدیث نداریم بلکه روایت عبدالله بن سلیمان و یک سری روایات در موارد مختلفه وجود دارد که این را هم کنار هم نگاه کنید و تنها حدیث مسعدة بن صدقه را نگاه نکنید.

###### اشکال در جواب سوم

أما این که مرح.م خویی فرمودند؛ بیّنه به معنای شهادت عدلین نیست و بلکه به معنای ما یبیّن الواقع است.

به ایشان اشکال می شود که در زمان امام صادق علیه السلام بیّنه به معنای شهادت عدلین شده بود و حقیقت متشرّعیه شده بود. روایات متعدّده ای داریم و ما در جزوه عربی نوزده روایت را ذکر کردیم که ظاهر در این است که بیّنه یعنی شهادت عدلین، من جمله؛

1- اذارأيتم الهلال فأفطروا او شهد عليه بينة عدل من المسلمين([[1]](#footnote-1)).

2- و لم تجئكم فيه بينة رؤية فلا تصوموا([[2]](#footnote-2)).

3- رجل كان له مال فأدانه بغير بينة، يقول الله عزوجل أ لم آمرك بالشهادة([[3]](#footnote-3)):کسی که دینی بدون بیّنه به کسی قرض داد خدا می گوید تقصیر خودت است زیرا من گفتم که شاهد بگیرید و کتابت کنید. و آیه می گوید عدلین شاهد باشند.

4- لأن إقرارها على نفسها بمنزلة البينة([[4]](#footnote-4)):شما می گویید بیّنه به معنای ما یبیّن الواقع است در حالی که در این روایت می گوید اقرار به منزله بیّنه است

5- انماجعلت البينة في النكاح من أجل المواريث([[5]](#footnote-5)).

6- ان البينة بينة الرجل و لا تقبل بينة المرأة([[6]](#footnote-6)).

7- ان قامت لها بينة عدل([[7]](#footnote-7)).

8- ان كان لها بينة فشهدت([[8]](#footnote-8)).

9- أ رأيت إن أقامت بينة الى كم كانت تحتاج؟، فقلت شاهدين([[9]](#footnote-9)).

10- إن كانت عليه بينة عادلة([[10]](#footnote-10)).

11- الرجل يأتي القوم فيدعي دارا في أيديهم ويقيم البينة ويقيم الذي في يده الدارالبينة أنه ورثها عن أبيه قال:أكثرهم بينة يستحلف وتدفع اليه([[11]](#footnote-11)).

12- اقام كل واحد منهما بينة سواءً في العدد([[12]](#footnote-12)).

13- أ لك بينة اوبرهان([[13]](#footnote-13)).

نوزده روایت است که ظاهر در این است که بیّنه به معنای شهادت عدلین آمده است.

أصلاً این روایت که می گوید: «حتّی یستبین لک غیر ذلک أو تقوم به البیّنه» فرق یستبین با تقوم به البیّنه، عرفاً چیست. اگر بیّنه ما یبیّن الواقع است، أبرز مصادیق آن علم وجدانی است، حال خود به خود استبانه شود یا با تحقیق استبانه شود چه فرقی دارد.

به نظر ما این اشکال وارد نیست و رادعیّت این روایت و بقیه روایات تام است.

1. -وسائل الشيعة ج10 ص288 [↑](#footnote-ref-1)
2. -وسائل الشيعة ج10ص298 [↑](#footnote-ref-2)
3. -وسائل الشيعة ج18ص338 [↑](#footnote-ref-3)
4. -وسائل الشيعة ج19ص238 [↑](#footnote-ref-4)
5. -وسائل الشيعة ج20ص 99 [↑](#footnote-ref-5)
6. -وسائل الشيعة ج20ص299 [↑](#footnote-ref-6)
7. -وسائل الشيعة ج22ص226 [↑](#footnote-ref-7)
8. -وسائل الشيعة ج22ص428 [↑](#footnote-ref-8)
9. -وسائل الشيعة ج26ص214 [↑](#footnote-ref-9)
10. -وسائل الشيعة ج27 ص245 [↑](#footnote-ref-10)
11. -وسائل الشيعة ج27 ص250 [↑](#footnote-ref-11)
12. -وسائل الشيعة ج27ص254 [↑](#footnote-ref-12)
13. -وسائل الشيعة ج27ص278 [↑](#footnote-ref-13)